

مفاد حقیقی اسلوب حصر (قصر) در آیات و احادیث

محمد عالم زاده نوری^۱

چکیده

حصر عبارت است از این که چیزی یا کسی را به چیزی یا کسی آن چنان ویژه دارند که از او درنگذرد و در غیر او نباشد. دلالت حصر بر معنای مذکور مورد تردید است. بررسی مفاد واقعی این اسلوب مسأله اصلی این پژوهش است که به روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا پی گرفته شده است. آیا ظهور این بیانات در انحصار، معتبر و قابل استناد است؟ احتمالات چندی وجود دارد: این که حصر را غیر حقیقی یا اضافی بدانیم؛ استفاده از حصر را یک تعبیر بلاغی لطیف برای بیان مبالغه آمیز کمال یک وصف بگیریم؛ آن را ادعایی و در مقام تأکید بدانیم؛ دست از حصر حقیقی برداریم، ولی برای توجیه انحصار کلام از مصادیق مخفی و غیر ظاهر سراغ بگیریم. دلالت بر کلیت و انحصار را فقط به معنای بیان اقتضا و نه علت تام بدانیم یا بر مراتب تشکیکی معنا حمل کنیم یا کلیت و عموم آن را با دلیل منفصل تخصیص و تقیید بزنیم و... خلاصه این که بر معنای حقیقی حصر به عنوان مراد جدی متکلم نمی‌توانیم پافشاری کنیم. کلیدواژه‌ها: حصر، قصر، مدلول تصدیقی ثانی، مراد جدی، استنباط از قرآن و حدیث.

درآمد

یکی از اسلوب‌های پرکاربرد در قرآن و حدیث، بلکه در همه محاورات و نیز در همه زبان‌ها، اسلوب حصر است. حصر (قصر) در اصطلاح اهل ادب، منحصر کردن، اختصاص بخشیدن و ویژگی دادن چیزی است بر چیزی، به صورتی که حکمی برای چیزی اثبات شود، ولی از او درنگذرد و از غیر او نفی گردد.

نظر به استعمال فراوان این اسلوب بیانی، به خصوص در آیات و احادیث اخلاقی، فهم مراد جدی و مدلول تصدیقی ثانی آن ضروری است. چالش عمده در فهم معنای حصر این

۱. استاد یار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلام (j.m.noori@isca.ac.ir).

است که در موارد بسیاری، دلالت حصر بر معنای مذکور مورد تردید است یا تعریف آن بر موارد استعمالش تطبیق نمی‌یابد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

إِنَّمَا الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظَتُهُ التَّجَارِبُ؛^۲

عاقل فقط کسی است که تجربه‌ها او را پند دهد.

در این حدیث، با استفاده از ادات حصر «انما»، وصف عاقل تنها در یک مصداق منحصر شده است. آیا واقعاً عاقل منحصر در این مصداق است و غیر او عاقل نیست؟ مراد جدی امام معصوم علیه السلام از این بیان چیست؟ در حدیث دیگری آمده است:

مَا مَرَّحَ امْرُؤٌ مَرَحَةً إِلَّا مَرَّحَ مِنْ عَقْلِهِ مَحْجَةً؛^۳

هیچ کس شوخی نمی‌کند، مگر آن که پاره‌ای از عقل او جدا می‌شود.

در این حدیث نیز با استفاده از ادات نفی و استثنا، تمام کسانی که شوخی می‌کنند، به از دست دادن عقل محکوم و متهم شده‌اند. آیا واقعا هرگونه شوخی، خلاف مقتضای عقل و مذموم است؟ در این صورت، شوخی‌هایی که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله یا اهل بیت عصمت علیهم السلام نقل شده، چگونه تفسیر می‌شود؟ منظور جدی امام معصوم علیه السلام از این بیان چیست؟ نمونه معروف این چالش در ادب فارسی سخن سعدی شیرازی است:

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلوق نیست

آیا واقعا عبادت، در خدمت کردن به خلق خدا منحصر است و نماز و روزه عبادت نیست؟ آیا این آموزه پذیرفتنی است یا ادعایی شاعرانه، مبالغه‌آمیز و غیرقابل باور است؟ مراد جدی سعدی از این عبارت چیست؟ هرچه در باره این سخن سعدی گفته شود، در باره احادیث زیر نیز جاری است:

لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ؛ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۴

لَيْسَ السَّارِقُ مَنْ يَسْرِقُ النَّاسَ، وَلَكِنَّهُ الَّذِي يَسْرِقُ الصَّلَاةَ.^۵

^۲ تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم، ج ۱، ص ۱۵۲.

^۳ نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۵۰.

^۴ الکافی، ج ۲، ص ۵۵.

^۵ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۶۷ عن اصل من اصول الاصحاب. مصدر اصلی این حدیث در منابع شیعی یافت نشد؛ اما همین مضمون به صورت زیر در منابع اهل سنت آمده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَسْوَأُ النَّاسِ سَرِقَةُ الَّذِي يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَكَيْفَ يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ؟ قَالَ: لَا يَتِيمٌ رُكِعَهَا وَلَا سَجُودَهَا، أَوْ قَالَ: لَا يَتِيمٌ صُلِبَتْ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ (مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۷، ص ۳۱۹).

آن چه تردید ما را نسبت به معنای واقعی و مراد جدی متکلم از حصر بیشتر می گرداند، مواردی در قرآن و روایات است که در آن دو جمله مشتعل بر حصر مقابل هم قرار می گیرند؛ به صورتی که هر یک مفاد انحصاری دیگری را تکذیب می کند و قابلیت جمع نیز وجود ندارد. با مشاهده این نمونه ها یقین می کنیم که برداشت ما از معنای حصر ناتمام، بلکه نادرست است. نمونه چنین چالشی در قرآن کریم، تعریف مؤمنان حقیقی در آیات ۲ تا ۴ سوره انفال است. در این آیات، خدای کریم با استعمال سه نشانه حصر «أَمَّا» در ابتدا و جمله اسمیه معرفة الطرفین، ضمیر فصل در «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» و قید تأکید «حَقًّا» در پایان مؤمنان را در کسانی که پنج ویژگی داشته باشند، منحصر ساخته است؛ اما در انتهای همین سوره (آیه ۷۴) مؤمنان به صورت انحصاری دارای ویژگی های دیگری شمرده شده اند. مفاد انحصاری این آیات با یک دیگر تعارض دارد و بالاخره معلوم نمی شود که مؤمن حقیقی کیست.^۶ نمونه های روایی این تعارض نیز فراوان است. مانند:

إِنَّمَا الْوَرَعُ التَّحَرُّي فِي الْمَكَايِبِ وَالْكَفُّ عَنِ الْمَطَالِبِ.^۷
 إِنَّمَا الْوَرَعُ التَّنْظِيرُ [التَّطْهِير] عَنِ الْمَعَاصِي.^۸

مواجهه با چنین نمونه هایی ما را در برداشت از اسلوب حصر در منابع دینی مردد می سازد؟ آیا برداشت ما از این آیات و احادیث، درست و کامل است؟ آیا ظهور این بیانات در انحصار، معتبر است؟ آیا می توان بی دغدغه و صریح این معانی منحصر را به خدای متعال یا ائمه معصوم علیهم السلام نسبت داد؟

تردید نداریم که ادوات و صیغ حصر ظهور در انحصار دارند و معنای حصر از آن ها متبادر است. نیز تردید نداریم که این معنای متبادر علی القاعده باید مراد متکلم باشد و در بسیاری از موارد مراد جدی او نیز هست. در عین حال، چنین نمونه هایی نیز وجود دارد که باید

۶ علاوه بر آیات قرآن کریم، در روایات نیز همین مضمون را می توان یافت. با احتساب روایات، این چالش جدی تر و سنگین تر خواهد شد: إِنَّ اللَّهَ عِبَادًا مِنْ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ يَفْرَعُ إِلَيْهِمْ فِي حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا (تحف العقول، ص ۳۷۶). عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بِأَبْوَابِ السَّلَاطِينِ مَنْ نَوَّرَ اللَّهُ شُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَجْهَهُ بِالْبُرْهَانِ وَ مَكَنَ لَهُ فِي الْبِلَادِ لِيُدْفَعَ بِهِ عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَيَصْلَحَ بِهِ أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ يَلْجَأُ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الضَّرِّ وَيَفْرَعُ دُورَ الْحَاجَةِ مِنْ شَيْعَتِنَا وَ بِهِ يُؤْمِنُ اللَّهُ تَعَالَى رَوْعَتُهُمْ فِي دَارِ الظُّلْمَةِ، أُولَئِكَ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا وَأُولَئِكَ أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ (الأمالی للمفید، ص ۱۰۰). يَا كَمِيلُ! إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ مَنْ قَالَ بِقَوْلِنَا، فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا فَصَّرَ عَنَّا، وَمَنْ فَصَّرَ عَنَّا لَمْ يَلْحَقْ بِنَا، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا فَفِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ (بشارة المصطفى لشبيعة المرتضى، ج ۲، ص ۲۶).

۷ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ح ۵۸۲.

۸ همان، ح ۵۸۱۹.

توضیح مناسب خود را دریافت کند.

برای حل این مسأله ابتدا با تعریف، اقسام و شیوه‌های حصر، آن گونه که دانشمندان بلاغت تبیین کرده‌اند، آشنا می‌شویم.

تعریف و اقسام حصر^۹

حصر (یا قصر) عبارت است از این که چیزی یا کسی یا حکمی یا امری یا حالتی را به چیزی یا کسی یا حکمی یا امری یا حالتی آن چنان ویژه دارند که از او در نگذرد و در غیر او نباشد؛ یعنی حکم را برای او اثبات کنند و از غیر او سلب نمایند.^{۱۰} در این صورت، اولی مقصور و دومی مقصورٌ علیه (محصورٌ فیه، مختصٌ به، مخصوصٌ به) خواهد بود.

وقتی حکم یا صفتی را به چیزی مختص می‌دانیم، آن حکم را از دیگران به صورت مؤکد نفی می‌کنیم. بنا بر این، سیاق حصر به دو گزاره مجبه و سالبه قابل انحلال است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»^{۱۱}، به منزله آن است که گفته شود: «خردمندان متذکر می‌شوند» و «غیر خردمندان متذکر نمی‌شوند».

حصر به اعتبار طرفین بر دو نوع است:

الف) حصر صفت بر موصوف: ^{۱۲} به این ترتیب که صفت تنها در یک موصوف وجود داشته باشد و از او به دیگران سرایت نکند؛ گرچه آن موصوف صفات دیگری نیز داشته باشد؛ مانند «لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ عَلِيًّا»^{۱۳} که در آن، صفت فتوت به علی عليه السلام اختصاص یافته و از دیگران سلب شده است.

ب) حصر موصوف بر صفت: به این ترتیب که موصوف تنها یک صفت داشته باشد؛ گرچه این صفت ممکن است در افراد دیگری نیز باشد؛ مانند «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»^{۱۴} که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صفت رسالت محصور شده است و سایر صفات از او، به نحو ادعا، سلب شده است. حصر حقیقی موصوف بر صفت امکان پذیر نیست و نمونه‌ای ندارد؛ زیرا

۹. رک: مختصر المعانی، ص ۱۱۵ - ۱۲۹.

۱۰. رک: زیباشناسی سخن پارسی، ص ۱۸۴.

۱۱. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۱۲. صفت در این جا به اصطلاح نحوی به کار نرفته و مراد از آن معنای قائم به غیر است، نه نعت که یکی از توابع نحوی است. بنا بر این ممکن است این معنای قائم به غیر مبتدا یا فاعل باشد.

۱۳. الکافی، ج ۸، ص ۱۱۰.

۱۴. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

معقول نیست چیزی فقط دارای یک صفت باشد و همه صفات دیگر از او سلب شود.^{۱۵}

حصر را به حقیقی و غیر حقیقی (نسبی) نیز تقسیم کرده‌اند:

الف) حصر حقیقی، یعنی اختصاص چیزی به چیز دیگر به حقیقت و بر حسب واقع است و به هیچ چیز دیگر تجاوز نمی‌کند؛ مانند «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ»؛^{۱۶} «کسی جز خدا به حقایق امور عالم نیست». در این آیه اختصاص علم حقایق به خدا کاملاً حقیقی است.

ب) حصر غیر حقیقی یا اضافی، یعنی اختصاص چیزی به چیز دیگر نسبی و مقایسه‌ای است؛ و گر نه در واقع، به امور دیگر تجاوز می‌کند؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ»^{۱۷} انحصار حضرت عیسی علیه السلام در صفت رسالت حقیقی نیست؛ زیرا صفات بی‌شمار دیگری نیز برای آن حضرت وجود دارد، بلکه در مقابل این گمان است که او وجودی فرابشری دارد و فرزند خداست. بنا بر این، مفاد این آیه چنین است: عیسی علیه السلام تنها پیامبر است، نه فرزند خدا. در این جا صفات دیگر به صورت عموم نفی نشده است، بلکه تنها یک چیز نفی شده است.

حصر غیر حقیقی به حصر افراد، قلب و تعیین تقسیم می‌شود؛ زیرا متکلم به جهت روشن کردن ذهن مخاطب یا برای بیان اعتقاد خود در برابر اعتقاد مخاطب، حصر را برای یکی از اهداف زیر به کار می‌برد:

۱. حصر افراد: در جایی است که مخاطب برای موصوفی چند صفت قایل باشد یا برای صفتی چند موصوف پندارد. در این صورت، گوینده با استفاده از اسلوب حصر، آن را به یک مصداق منحصر می‌کند.

۲. حصر قلب: در جایی است که شنونده کسی را دارای ویژگی‌ای بداند که عکس آن چیزی است که گوینده می‌اندیشد؛ یا ویژگی‌ای را برای کسی می‌شناسد، در حالی که گوینده، دیگری را دارای آن ویژگی می‌شمارد. در این صورت، گوینده با استفاده از اسلوب

۱۵ و هو لا یکاد یوجد لتعذر الإحاطة بصفات الشيء حتى یمكن إثبات شيء منها ونفي ما عداها بالكلية، بل هذا محال لأن للصفة المنفية نقیضاً و هو من الصفات التي لا یمكن نفيها ضرورة امتناع ارتفاع النقيضين؛ مثلاً إذا قلنا ما زيد إلا كاتب و اردنا انه لا يتصف بغيره لزم ان لا يتصف بالقيام و لا بنقيضه و هو محال (مختصر المعاني، ص ۱۱۶). قصر الموصوف على الصفة حقیقياً نحو: ما زيد إلا كاتب أي: لا صفة له غيرها؛ و هو عزیز لا یکاد یوجد، لتعذر الإحاطة بصفات الشيء حتى یمكن إثبات شيء منها ونفي ما عداها بالكلية، و على عدم تعذرها یبعد أن تكون للذات صفة واحدة لیس لها غيرها، و لذا لم یقع فی التنزیل (الاتقان، ج ۲، ص ۶۴).

۱۶. سوره آل عمران، آیه ۷.

۱۷ سوره نساء، آیه ۱۷۱.

حصر، وارونه اعتقاد او را بیان می‌کند؛ مانند: ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُوْلُ اللهِ﴾^{۱۸} یعنی عیسی علیه السلام پیامبر خداست، نه مطابق عقیده شما، فرزند خدا.

۳. حصر تعیین: در جایی است که مخاطب در نسبت دادن دو حکم به یک نفر، یا در این‌که از دو نفر کدام یک دارای حکمی است، مشکوک مانده باشد. آن‌گاه به کمک این حصر موضوع را برای او روشن و معین سازیم؛ مثلاً نمی‌داند زید معلم است یا پزشک و ما برای رفع تردید او بگوییم: «ما زید الا طبیب» یا «انما زید طبیب».

راه حل‌ها

اکنون بار دیگر به پرسش پیشین بازمی‌گردیم. مفاد واقعی این اسلوب چیست؟ آیا ظهور این بیانات در انحصار، معتبر و قابل استناد است؟ چرا در آیات و روایات از اسلوب حصر استفاده شده و مراد جدی از آن چیست؟ در پاسخ به این پرسش احتمالات چندی را می‌توان در نظر گرفت.

۱. تهی ساختن از معنای حصر

یک احتمال این است که با نظریه کثرت استعمال این سیاق در غیر معنای حصر از این معنا دست برداریم و انتظار خود را از آن کمتر سازیم؛ یعنی قایل شویم که این اسلوب اساساً بر حصر دلالت ندارد و دست کم در جمع میان ادله، معنای انحصاری آن قابل اعتنا نیست. این احتمال با صریح کلام مفسران و دانشمندان لغت و بلاغت مغایر است و انصرافات بدوی کلام، چه در زبان عربی چه در زبان‌های دیگر، آن را تأیید نمی‌کند. بنا بر این، نمی‌توان با این همه مخالفت کرد و از تحفظ بر معنای حصر دست برداشت.

۲. حصر اضافی

احتمال دیگر، این‌که برای حل این چالش، حصر را غیر حقیقی یا اضافی بدانیم. اگر حصر، حقیقی نباشد، مفاد آن به نحو عموم اراده نشده و تضيیقی وجود ندارد؛ مثلاً در آیه ﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ﴾ حصر اضافی است؛ یعنی فقط کسانی که شعیب را تکذیب کردند، زیان‌کارند، نه سایر افراد قومش.^{۱۹}

۱۸ همان.

۱۹ فی عبارة: كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ قصر دل عليه تعريف طرفی الإسناد، مع زيادة التأكيد بضمير الفصل والقصر هنا هومن قبيل القصر الإضافی، أي: كانوا هم الخاسرين لا الذين آمنوا بشعيب عليه السلام، وهومن قصر الصفة على الموصوف، أي:

در آیه ۱۴۵ سوره انعام نیز خوردنی‌های حرام در مردار، خون، گوشت خوک و حیوانی که نام غیرخدا بر آن برده شده منحصر شده است؛^{۲۰} با این‌که محرّمات دیگری مانند گوشت سگ و روباه و حشرات نیز وجود دارد. مفسران حصر موجود در این آیه را اضافی دانسته و با همین شیوه مسأله را حل کرده‌اند؛ به این بیان که اهل کتاب این چیزها را در شرایط کمبود مواد غذایی می‌خوردند و در مقابل، برخی از خوردنی‌های حلال را حرام می‌دانستند. این آیه در صدد بیان حرمت این چیزها و نفی حرمت آن حلال‌هاست. بنا براین، مقصود این آیه این نیست که محرّمات به این موارد منحصر است و هیچ حرام دیگری وجود ندارد، بلکه سایر محرّمات اساساً موضوع اختلاف و محل بحث نبوده و در نفی و اثبات وارد نمی‌گردد.^{۲۱}

این راه حل در مواردی مانند این آیات راه‌گشا و ابهام‌زداست، اما در عین حال همه جا نمی‌توان بدان تمسک کرد و با آن، منظور نهایی و مراد جدی را روشن ساخت؛ زیرا مطابق تعریف، حصر زمانی پدید می‌آید که حکمی برای چیزی ثابت شود و از «غیر او» نفی گردد. در حصر اضافی آن «غیر»، به تناسب اعتقاد مخاطب محدود به دایره خاصی شده است؛ مثلاً مخاطب برای موصوفی چند صفت یا برای صفتی چند موصوف می‌پندارد (افراد) یا عکس آن چه گوینده می‌اندیشد معتقد است (قلب) یا میان دو یا چند چیز مردد مانده است

قصر صفة الخسارة على الذين كذبوه من قومه، بالإضافة إلى كل قومه (معارج التفكير ودقائق التدبر، ج ۵، ص ۱۷۴).
 درباره آیه ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ «تنها کسانی که به پیامبر ایمان آورند و او را یاری کنند و از کتاب او پیروی کنند، رستگارند» نیز گفته شده است: و القصر هنا قصر اضافی، آی: بالإضافة إلى الذين لم يؤمنوا به بعد بعثته، و قد بلغتهم رسالته فجدوها (معارج التفكير ودقائق التدبر، ج ۵، ص ۱۷۴).

﴿۲۰﴾ قُلْ لَا أُجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (سوره انعام، آیه ۱۴۵).

۲۱ آن قضیه قد تكون واردة في مورد الحصر الإضافی الذي ينظر إلى بعض الأمور التي كان يثيرها أهل الكتاب مما هو حلال في شرع الله، فيحكمون بتحريمها، غير مستندين في ذلك إلى حجة صحيحة. فهي واردة في مجال نفی تحریم ما حرّموه و إثبات تحریم هذه الأمور التي كانوا يأكلونها عند قلة الطعام، كما قيل: فكأنه يقول إن المحرمات هي هذه لا ما حرّموه من اللحوم الطيبة، وليس المقصود أن هذه المحرمات هي وحدها التي تعلق بها التحريم لا غيرها، مطلقاً، كما هو الحصر الحقيقي. فكانت هاتان الآيتان من أجل إيضاح الحق في ما هو حلال و حرام مما أوحى الله به إلى نبيه محمد ﷺ. وهذا لا ينفي أن تكون هناك محرّمات أخرى لم تقع موضوع النزاع والخلاف بينهم، فلذلك لا مجال للدخول في عملية النفی و الإثبات من جهتها و لعل هذا الجواب أفضل مما ذهب إليه البعض من المفسرين الذين اعتبروا الأسلوب القرآنی و اردا في مورد العام و الخاص، حيث يأتي المتكلم بلفظ عام مثبت أو منفي، ثم يتبعه بالتنقيص في دليل آخر، لأن طبيعة الجوفی هذه الآية أو تلك لا توحی بوجود حالة منتظرة في ما بعد ذلك، و الله العالم بحقائق آياته (من وحی القرآن، ج ۳، ص ۱۹۳). نیز رک: تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۵؛ پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی، ج ۱، ص ۵۲۸ و ۱۲۱؛ البرهان في تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۹۰؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۹.

(تعیین)، به هر حال، با استفاده از اسلوب حصر پندار او نفی می‌گردد. این در حالی است که در برخی از موارد پیش گفته اساساً نفی واقعی وجود ندارد؛ مثلاً نمی‌توان عنوان مؤمن را به آن چه در آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ...»^{۲۲} ذکر شده منحصر ساخت و از دیگران سلب کرد. هیچ پنداری از مخاطب نیز مجوز این سلب نیست. پس این راه حل همه جا پاسخ‌گو نیست. ملاصالح مازندرانی با استفاده از این روش تلاش کرده تا حدیث «إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ»^{۲۳} را رازگشایی کند؛ به این بیان که حصر را اضافی و مختص به غیرمتفکران دانسته است.^{۲۴} نتیجه ادعای ایشان این خواهد بود که برای کسی که اهل تفکر نیست و در کار خدا اندیشه نمی‌کند، تنها یک عبادت وجود دارد و آن تفکر است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، این توضیح تکلف‌آمیز، دشواری این حدیث را برنمی‌دارد و همچنان برای مخاطب این سؤال را باقی می‌گذارد که اگر کسی در کار خدا تفکر نکند، ولی به خلق خدا احسان کند یا خاندان پیامبر ﷺ را دوست داشته باشد یا قرآن و نماز بخواند، آیا عبادت نکرده است؟

۳. دلالت بر کمال

احتمال دیگر، این‌که استفاده از این سیاق را یک تعبیر بلاغی لطیف برای بیان مبالغه‌آمیز کمال یک وصف بگیریم و از آن انتظار یک حصر حقیقی نداشته باشیم. این احتمال قراین و شواهد بسیاری دارد و به تأیید اهل بلاغت نیز رسیده است. مفسران، صفت معرفه، پس از «اولئک هم» را به «الکامل فی الوصف» تفسیر کرده‌اند. عالمان بلاغت نیز به این موضوع، در جایی که خبر جمله اسمیه معرفه باشد، تصریح دارند.^{۲۵}

نمونه‌های روایی چنین حصری در تعریف موضوعات اخلاقی بسیار زیاد است؛ مانند:

إِنَّمَا الْحَزْمُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَةُ النَّفْسِ.^{۲۶}
 إِنَّمَا الْجَاهِلُ مَنْ اسْتَبَعَدَتْهُ [اسْتَبَعَدَتْهُ] الْمَطَالِبُ.^{۲۷}

۲۲ سوره انفال، آیه ۲-۴.

۲۳ الکافی، ج ۲، ص ۵۵.

۲۴ الحصر اضافی بالنسبة الى غير المتفكر أو حقيقي؛ لان العبادة كلها تابعة للتفكر فلا توجد عبادة بدونه (شرح الکافی الأصول والروضه، ج ۸، ص ۱۷۱).

۲۵ مختصر المعانی، ص ۹۹.

۲۶. تصنیف غرر الحکم و درر الکلام، ح ۱۰۸۹۵.

در این موارد، حصری که برای موضوع اخلاقی بیان شده به معنای اشاره به مصداق کامل آن است و این گزاره نوعی تعریف هنجاری، و نه توصیفی، از آن موضوع ارائه می‌دهد. نمونه قرآنی جالب حصرآیه زیر است:

﴿فَاتَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^{۲۸}.

در این آیه شریفه کوری حقیقی و کامل از «چشم» نفی شده و به «قلب» نسبت داده شده است. مشابه این بیان در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾^{۲۹} و ﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ﴾^{۳۰} ذکر شده است. در این آیات مراد از «انذار» انذار کامل و مؤثر^{۳۱} و مراد از «تذکر» تذکر نافع است.^{۳۲} همچنین در تفسیر حدیث‌های «وَاللَّهِ مَا يَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا مَنْ أَقْرَبَهُ»^{۳۳} و «لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ»^{۳۴} مراد از نجات، نجات کامل قطعی یا نجات استحقاقی است.^{۳۵}

اکنون باید دید اگر این حصر واقعاً اراده نشده، چرا در ظاهر ادعا می‌شود و چرا از اسلوب حصر در این مقام استفاده می‌گردد؟ پاسخ این سؤال را با نظریه آریه‌های زبانی و لطافت‌های بلاغی جست‌وجوی کنیم. این گونه تعابیر، علاوه بر این که در محاورات عرفی کاملاً رایج و شایع است، به لطف و بداعت و بلاغت کلام می‌افزاید و سخن را تأثیرگذار و دل‌پذیر می‌گرداند.

ابن عاشور در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ...﴾^{۳۶} در

۲۷ همان، ح ۱۰۹۲.

۲۸ سوره حج، آیه ۴۶.

۲۹ سوره فاطر، آیه ۱۸.

۳۰ سوره غافر، آیه ۱۳.

۳۱ ما تنذر إنذاراً مؤثراً إلا من يخشى ربه و هو غيب عن حواشيه الظاهرة، و هو من قصر صفة الإنذار النافع المؤثر على الذين

يخشون ربهم بالغيب، و هو قصر حقيقي (معارج التفكير و دقائق التدبر، ج ۷، ص ۲۵).

۳۲ ر.ک: معارج التفكير و دقائق التدبر، ج ۱۲، ص ۴۳۶.

۳۳ الکافی، ج ۲، ص ۴۲۶.

۳۴ همان، ج ۱، ص ۱۷.

۳۵ ملا صالح مازندرانی در شرح حدیث اول آورده است: أي ما ينجو منه قطعاً أو استحقاقاً إلا من أقربه و أما غيره ففي مشيئة الله ان شاء عذبه و ان شاء عفى عنه فلا ينافي الحصر (شرح الکافی الأصول و الروضة، ج ۱۰، ص ۱۴۰). (همودر شرح حدیث دوم نیز نوشته است: أي لا نجات من الشدائد الأبدية و العقوبات الاخرية على سبيل الحتم و الجزم إلا بطاعة الله و انقياده لأوامره و نواهيه أو الحصر اضافة بالنسبة إلى المعصية، و على التقديرين لا ينافي ذلك حصول النجاة في بعض الأحيان بالعفو و الغفران كما دل عليه بعض الأخبار و آيات القرآن (همان، ج ۱، ص ۲۰۲).

۳۶ سوره انفال، آیه ۴.

تحلیل بلاغی سیاق حصر آن نوشته است:

ظواهر آیه شریفه، به صراحت، می گوید کسی که این صفات را نداشته باشد، مؤمن نیست؛ اما این ظاهر با ادله فراوانی که ثابت می کند اخلال به واجبات ایمان را از بین نمی برد، نمی سازد. در این جا خدای متعال ابتدا «ایمان بدون این ویژگی ها» را به «عدم ایمان» تشبیه کرده است. سپس مشبه به را حذف کرده و به قاعده استعاره مکنیه تنها لازمه آن را ذکر کرده است. لازمه عدم ایمان در این افراد، حصر ایمان در کسانی است که این صفات را داشته باشند. بنا بر این، حصر در این آیه، حصر ادعایی و مجازی و مبتنی بر یک تشبیه است و مفاد نهایی آن، اراده «کامل الایمان» از «مؤمنان» است.^{۳۷}

بنا بر این، این عبارات در مقام حصر نیست. لسان این بیانات، انشاء در قالب خبر و توصیه به لسان توصیف است؛ یعنی در مقام بیان این است که مؤمن کامل واقعی باید این گونه باشد و این موارد از مقتضیات و لوازم درجات بالای ایمان است:

كَانَ الْكَلَامُ وَارِدًا مَوْدًا الْأَمْرَ بِالْتَخَلُّقِ بِمَا يَقْتَضِيهِ الْإِيمَانُ.^{۳۸}

بی تردید، خبری که این آیه درباره مؤمن کامل بیان کرده، انحصاری نیست و نفی ماعدا نمی کند؛ یعنی ممکن است ایمان علاوه بر این ها مقتضیات دیگری هم داشته باشد که در جای دیگری بیان می شود. پس آن چه در سایر آیات و روایات به عنوان مقتضیات ایمان بیان شده، حتی اگر همراه با حصر باشد، با مفاد این آیه تعارض ندارد.

با استفاده از اسلوب حصر می توان کسی را به نحو منحصر، مؤکد و بلیغ تحسین کرد. در این مقام آن وصف از سایرین به نحو ادعایی سلب می شود؛ گویا در مقابل بزرگی این فرد، دیگران به شمار نمی آیند و نادیده گرفته می شوند؛ مثلاً در عبارت «شاعر فقط فردوسی است»

۳۷ و قد اقتضى ظاهر القصر المستفاد من إيماء أن من لم يجعل قلبه إذا ذكر الله، ولم تزد تداوة آيات الله إيمانا مع إيمانه، ولم يتوكل على الله، ولم يقيم الصلاة، ولم ينفق، لم يكن موصوفا بصفة الإيمان، فهذا ظاهر مؤول بما دلت عليه أدلة كثيرة من الكتاب والسنة من أن الإيمان لا ينقضه الاخلال ببعض الواجبات - كما سيأتى عند قوله تعالى: أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا - فتعين أن القصر ادعائي بتنزيل الإيمان الذي عدم الواجبات العظيمة منزلة العدم، وهو قصر مجازي لا يتناهى على التشبيه، فهو استعارة مكنية: شبه الجانب المنفي في صيغة القصر بمن ليس بمؤمن، وطوى ذكر المشبه به ورمز إليه بذكر لازمه وهو حصر الإيمان فيمن اتصف بالصفات التي لم يتصف بها المشبه به، و يؤول هذا إلى معنى: إنما المؤمنون الكاملو الإيمان، فالتعريف في إيماء المؤمنون تعريف الجنس المفيد قصر ادعائياً على أصحاب هذه الصفات مبالغة، و حرف «أل» فيه هو ما يسمي بالدالة على معنى الكمال (التحرير والتنوير، ج ۹، ص ۱۵).

۳۸ التحرير والتنوير، ج ۹، ص ۱۵.

حصر ادعایی مبالغه آمیز رخ داده؛ به این معنا که در پرتو قدرت شعری فردوسی گویا کس دیگری قابل ذکر نیست و فروغی ندارد. این ادعا گرچه به دقت عقلی، مطابق واقع نیست؛ اما در محاورات عرفی و عبارات ادبی شایع و برای مخاطب مفهوم است و علاوه بر شیرینی و جذابیت، اثرگذار و برانگیزاننده است.

بر اساس این تحلیل، از یک سو سیاق حصر انکار نشده و ادوات به کار رفته در کلام بی جهت از معنا تهی نمی‌گردد؛ یعنی خلاف ظاهر کلام، اراده نمی‌شود. از سوی دیگر، انتظار ما از این سخنان تعدیل شده و معنای واقعی حصر توقع نمی‌رود. همچنین وقتی اسلوب حصر در مقام بیان حصر واقعی نباشد، تعارضی هم دیده نمی‌شود.

۴. دلالت بر تأکید و مبالغه

احتمال دیگر، این است که حصر را ادعایی و در مقام تأکید بدانیم؛ یعنی گوینده نمی‌خواهد حقیقتاً حصری را بیان کند؛ اما می‌خواهد بر موضوعی تأکید ورزد. برای این منظور ادعای حصر می‌کند و سایر موضوعات را از حوزه دید مخاطب خارج می‌سازد تا نگاه مخاطب یک باره و به نحو مؤثر بر آن متمرکز شود. این شیوه بسیار شایع است و گره اجمال بسیاری از بیانات مشتمل بر حصر را می‌گشاید؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «عبادت به جز خدمت خلق نیست» منظور تأکید بر خدمت خلق است، نه حصر واقعی عبادت در آن و نه بیان مصداق عبادت کامل.

این در صورتی است که خبر معرفی نباشد، اما چنان‌که پیش‌تر گفته شد، اگر خبر معرفی باشد، علاوه بر تأکید، بر کمال نیز دلالت دارد.

در «حصر» تأکید، برجسته‌سازی و بیان اهمیت خاص دیده می‌شود. این تأکید حاصل انحصار و اختصاص مفید قطعیت است.^{۳۹} آن‌چه در حصر مورد تأکید قرار می‌گیرد، مقصود^{۴۰} علیه است. پس اگر حصر از نوع صفت بر موصوف باشد، تأکید بر موصوف است و اگر حصر موصوف بر صفت باشد تأکید بر صفت خواهد بود.

متکلم با انتخاب اسلوب حصر، علاوه بر برجسته‌سازی هنری و خلق زیبایی،^{۴۱} اعتقاد جزم یا ادعای محکم خود را به گونه‌ای همراه با تأکید و مبالغه عرضه می‌کند. این ظرفیت،

۳۹. جایگاه قصر و حصر در علم معانی، ص ۱۲۵.

۴۰. برای تفصیل بیشتر در وجه زیبایی شناختی اسلوب حصر، رک: «بررسی و نقد کارکرد حصر و قصر در غزلیات حافظ»، ص ۶۵.

همان گونه که در بیانات مبالغه آمیز شاعرانه قابل بهره برداری است، برای بیان تأکید آمیز توصیه های اخلاقی و اثرگذاری عمیق بر مخاطب در مقام اقناع یا جلب توجه متریبی در مقام تربیت بسیار مفید و بلکه ضروری است.

حصر به عنوانی یک ابزار بلاغی تأکید آفرین، کلام را رساتر و تأثیرگذارتر می کند. متکلم برای آن که مراد خود را بهتر برساند، لاجرم باید توجه مخاطب را جلب کند، هوش و حواس او را به خود معطوف سازد و بتواند فکر او را درگیر محتوا کند. گوینده باید دارای این هنر باشد که مخاطب را به تأمل و فعالیت ذهنی وادار کند؛ یعنی شرایطی پدید آورد تا شنونده به او دل دهد و موضوع او را جدی بگیرد و از کنار سخن او بی اعتنا رد نشود و با او همراه گردد. این مهم گاهی با بالا بردن صدا و نوسانات خطابی انجام می گیرد، گاهی با فشار آهنگ کلام بر یک کلمه، گاهی با تکرار، گاهی با واژه های هشدار، گاهی با صنایع بدیع بلاغی و گاهی با ادوات حصر و مانند آن.^{۴۱}

همه این ها هنر است؛ یعنی نوعی توانمندی و فن است که به واسطه آن گوینده لابه لای

۴۱ اهل بلاغت برای «تأکید» انگیزه های گوناگونی برشمرده اند. مهم ترین آن ها تقریر و تحقیق کلام قبلی است؛ گویی متکلم احساس می کند مخاطب توجه کامل به مضمون سخن او ندارد، بدین رو، آن را تکرار می نماید. انگیزه دوم، این که متکلم می خواهد توهم شنونده را بزداید؛ مثلاً می گوید «جاء الأمير» و شنونده خیال می کند نماینده او آمده است. لذا با عبارت «جاء الأمير نفسه» این مطلب را تثبیت می کند که خود امیر آمده است، نه فرستاده اش. گاهی تأکید بر استغراق (فراگیری) و عمومیت دلالت دارد؛ مثلاً در آیه «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ» ممکن است برخی گمان کنند که بعضی از فرشتگان سجده نکرده اند، ولی خداوند در ادامه می فرماید: «كُلُّهُمْ أجمعون». گاهی تأکید، توهم مجاز بودن را برطرف می کند و نشان می دهد که در کلام، حذفی صورت نگرفته و سهو و نسیانی وجود نداشته است. اگر احساس شود مخاطب، پیام را در نمی یابد یا نمی خواهد بپذیرد، باید هرگونه مانعی در این مسیر وجود دارد، برداشته شود. برای این منظور از نشانه هایی استفاده می شود؛ مثلاً اگر کسی به جای «نه» بگوید «هرگز» یا «ابداً» این تأکید مراد او را روشن تر و کامل تر بیان می کند؛ یعنی کار را یک سره می کند و جا برای هرگونه تردید یا چانه زنی را می بندد. همین طور اگر همین «نه» با صدای بلند و محکم و قاطع گفته شود، با زمانی که آرام و بدون تأکید ذکر شود، فرق دارد.

بسامد ابزارها و شیوه های تأکید در زبان عربی بیش از فارسی است. می توان گفت زبان عربی این ویژگی ساختاری خود را وامدار زبان قرآن است. البته برخی از ابزارهای تأکید کارکردهای خود را در زبان عربی امروز از دست داده اند و تنها برای تقویت و استحکام بافت کلام به کار می روند. لذا در زبان فارسی برای آن ها معادلی در نظر گرفته نمی شود. برخی از شیوه ها و ابزارهای تأکید بدین شرح است: تأکید معنوی (کل، کلا، کلثا، اجمع، و...)، تأکید با تکرار لفظ یا تکرار مترادف آن، مفعول مطلق تأکید، حال تأکید، بدل تأکید، تأکید با عطف (مترادف بر مترادف، خاص بر عام و عام بر خاص)، تأکید با وصفی از جنس موصوف، تأکید با ساختمان بیشتر (زیاده المبیانی)، تأکید با صیغه مبالغه، تأکید با حروف زاید، تأکید با قسم، تأکید با ادوات تأکید (ان، نون تأکید خفیفه و ثقلیه، لام، و...)، تأکید با افعال مقاربه، ادوات قصر و حصر، ضمیر فصل، عدول از جمله انشایی به جمله خبری، عدول از فعل امر به استفهام، التفات و ...

انبوه پیام‌ها و صداهاى جالب توجه، صدای خود را به گوش‌ها و دل‌ها برساند و مخاطب را تحت تأثیر قرار دهد. اگر گوینده، کلام خود را ساده و مختصر و بی‌پیرایه طرح کند، توجهی برانگیخته نمی‌شود و کسی به او اعتنا نمی‌کند و در رسیدن به هدف خود، ناکام خواهد ماند.

مفسران نیز در تفسیر آیه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ آورده‌اند:

و ظاهر «إِنَّمَا» الحصر، فکأنه قيل: ليس المشركون إلا نجساً، والغرض المبالغة في نجاستهم، أو الحصر إضافة بالنسبة إلى الطهارة، والأول أبلغ، وإن كان كلاهما غير خارج عن مقتضى اللفظ والمقام.^{۴۲}

شارحان حدیث نیز مراد جدی از حصر را در بسیاری از احادیث همین گونه بیان می‌کنند؛ مثلاً در تفسیر سخن امام صادق علیه السلام «مَا عَلِمْتُ شَيْئاً مُّوَظَّفاً غَيْرَ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ عليها السلام» بیان شده است:^{۴۳}

احتمالاً انحصار تکلیف موظف در این مورد از باب تأکید و مبالغه است و گرنه تکالیف موظف دیگر بسیار زیاد است.^{۴۴}

همچنین ملا صالح مازندرانی در شرح حدیث امیر مؤمنان علیه السلام: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طَوْلَ الْأَمَلِ»^{۴۵} گفته است:

وجه انحصار خوف در این دو عامل این است که آن‌ها بزرگ‌ترین مهلکات هستند؛ به صورتی که گویا غیر از آن‌ها چیز مهلکی وجود ندارد.^{۴۶}

عین همین بیان را در باره آیه شریفه ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا﴾^{۴۷} می‌توان داشت.

۴۲ آیات الاحکام، ج ۱، ص ۷۵. در این آیه شریفه از باب «زید عدل» مشرکان یک پارچه نجاست دانسته شده‌اند. ۴۳ الکافی، ج ۲، ص ۵۳۳.

۴۴ شرح الکافی الأصول والروضه، ج ۱۰، ص ۳۰۰. مجلسی هم در شرح این حدیث آورده است: والمراد بالموظف ما له عدد مخصوص وهيئة خاصة لايزاد عليه ولا ينقص منه، أو ما يكون من السنن الأكيدة التي ينبغى أن لا يترك إلا لعذر شديد ويلزم المواظبة عليها ومع ذلك كأنه على التأكيد والمبالغة (مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول عليهم السلام)، ج ۱۲، ص ۲۸۶.

۴۵ الأمالی (مفید)، ص ۲۰۷.

۴۶ و وجه حصر الخوف فيهما أنهما أعظم المهلكات حتى كأنه لا مهلك سواهما (شرح الکافی الأصول والروضه، ج ۹، ص ۳۷۰).

۴۷ سوره سبأ، آیه ۴۶.

صیغه تفضیل هم بر فرد منحصر اشاره دارد و همین توضیح را درباره حصر منطوی در آن جاری است. گاهی صیغه تفضیل - که خود دلالت ضمنی بر حصر دارد - با ادات حصر نیز ترکیب می شود و شدت این تأکید و مبالغه افزایش می یابد؛ مانند: «لَا شِیمَةَ أَقْبَحُ مِنَ الْكُذِبِ».^{۴۸}

بی گمان، نباید پنداشت که استفاده از این روش مصداق دروغ گویی است و با فضیلت صداقت منافات دارد؛ زیرا نه گوینده قصد القای خلاف واقع دارد و نه مخاطب از آن خلاف واقع می فهمد، بلکه با سرعت و سهولت به لطف کلام منتقل می شود.

بنا بر این، در حل این معضل، به جای تهی ساختن اسلوب حصر از معنای حصر و ارتکاب خلاف ظاهر، استفاده از این اسلوب را نوعی بیان ادبی همراه با مبالغه بدانیم که با هدف جلب توجه مخاطب و ارائه بلیغ معنا شکل گرفته است. مبالغه از زیبایی های شناخته شده بیانی و آرایه های ادبی است و مایه شیرینی و لطف کلام می گردد. عرف مخاطبان نیز نه آن را خلاف واقع می بینند و نه بر معنای ابتدایی و مدلول لغوی حمل می کند، بلکه به درستی، مبالغه و تنزیل ادعایی را در آن درک می کند.

چه بسا سزاین گونه استعمال را در مواجهه تربیتی دین با انسان باید جست. توضیح تفصیلی آن چنین است:

قرآن و روایات، بی تردید، مهم ترین منبع تولید علم و ذخیره بزرگ معرفت برای بشر است و عالمان و اندیشمندان استفاده های علمی فراوانی از آن دارند؛ اما باید توجه داشت که قرآن و حدیث کتاب علمی نیست و اساساً زبان آن با زبان متون علمی و تخصصی متفاوت است. در کتب علمی باید از تکرار و تأکید و مبالغه و سوگند، پرهیز داشت و انسجام و ترتیب منطقی را رعایت کرد؛ در حالی که در کتاب هدایت باید از عوامل تأثیرگذار بردل نیز بهره گرفت. در این مقام، ساده و صریح و بی آرایه سخن گفتن مطلوب نیست. کنایه و مجاز و استعاره، مبالغه و تأکید و استفاده از صنایع بلاغی و ادبی و بیانات چندلایه مطلوب است. متون دینی با همین هدف و با همین لسان، اداره امت اسلامی، فرهنگ سازی، القای ارزش ها و تربیت انسان ها را بر عهده دارند و تأثیرات تمدنی شگرفی پدید آورده اند.

گاهی متکلم با کلام خود فقط معنایی را به ذهن مخاطب منتقل می کند و در صدد اطلاع رسانی و اقناع ذهنی است، گاهی فعل گفتاری دیگری هم انجام می دهد. اگر متکلم

^{۴۸} تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ح ۴۳۸۳.

در مقام تربیت و اثرگذاری عینی باشد، لازم است مخاطب را بر عملی برانگیزد. در این مقام مخاطب باید آن عمل را بسیار مهم تلقی کند. حتی اگر فرض کنیم که در واقع از آن مهم تر هم وجود دارد، ذهن مخاطب اکنون نباید بدان درگیر شود. در این مقام هرچه قراین مخالف حذف یا مخفی شود، بهتر است.

این جا مقام اخبار، حکایت واقع و انتقال مفهوم نیست؛ مقام ایجاد نوعی احساس و انشای نوعی فعالیت است. بنا بر این، از آن جا که متکلم انگیزه سازی و تأثیرگذاری بردل مخاطب را نیز هدف گرفته است، نباید ذهن او را به اهمیت کارهای دیگر منصرف گرداند. این برجسته سازی و بزرگ نمایی در مقام ترغیب و تشویق مخاطب کاربرد دارد؛ مثلاً وقتی معلم می گوید: «فقط درس!» در این اسلوب، درس خواندن را چنان با اهمیت، خطیر و مؤکد تلقی کرده که گویا هیچ توصیه دیگری در کنار آن وجود ندارد. گاهی این تأکید متضمن معنای تعریض هم هست؛ مثلاً اگر خطاب به شاعری گفته شود: «شعر فقط شعر حافظ» در این صورت گویا شعر او را شعر ندانسته ایم و با کنایه به او متذکر شده ایم که کار او ارزنده نیست. در آیه ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^{۴۹} و ﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ﴾^{۵۰} تعریضی به کافران وجود دارد که آنان را از فرط جهالت به بهائم و کران ملحق ساخته و پندگرفتن آنان را دور از انتظار، بلکه غیرممکن معرفی کرده است.^{۵۱}

همچنین حصر در مقام اصلاح خطای مخاطب، تحذیر و تهدید، انذار یا هشدار، تحدید و تعیین مرز، دفع توهم، تواضع و تشکر، اظهار حرمان، شکایت و گلایه مندی، یاری طلبیدن و فریادرسی، تفاخر و مباهات و اغراض دیگر به کار می رود.^{۵۲}

خلاصه این که این اسلوب در موارد بسیاری به نحو حقیقی برانحصار حکم دلالت نمی کند، بلکه در قالب یک حصر ادعایی بلاغی، حداکثر بر تأکید دلالت دارد. در این موارد بحث از مفهوم حصر - که اصولیان بدان پرداخته اند - نیز بی محل و بی وجه خواهد بود.

۵. کشف مصادیق مخفی

احتمال دیگر، این است که دست از حصر حقیقی برداریم، ولی برای توجیه انحصار

۴۹ سوره رعد، آیه ۱۹؛ سوره زمر، آیه ۹.

۵۰. سوره انعام، آیه ۳۶.

۵۱. فانه تعریض بان الکفار من فرط جهلهم کالبهائم فطمع النظرای التأمل منهم کطمعه منها ای کطمع النظر من البهائم. (المطول، ص ۲۲۰).

۵۲. رک: معالم البلاغه، ص ۱۶۲؛ جواهر البلاغه، ص ۱۲؛ اصول بلاغت، ص ۳۸۳؛ بیان و معانی، ص ۱۳۰.

کلام از مصادیق مخفی و غیرظاهر سراغ گیریم؛ یعنی عمومیت انحصاری دلیل را با آن مصادیق پنهان ثابت شماریم؛ مثلاً در حدیث آمده است:

مَا كَانَ وَلَا يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَلَا يَكُونُ إِلَّا وَ لَهُ جَارٌ يُؤْذِيهِ وَلَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا فِي جَزِيرَةٍ مِنَ جَزَائِرِ الْبَحْرِ لَابْتَعَتْ اللَّهُ لَهُ مَنْ يُؤْذِيهِ.^{۵۳}

ظاهر این حدیث بسیار غریب به نظر می‌رسد و با تجارب بسیاری از ما سازگار نیست. ملاصالح مازندرانی برای توضیح این سخن، مصداق پنهانی را - که نوعاً به آن توجه نمی‌شود - یافته و چنین نوشته است:

مراد از جار در این روایت تنها همسایگان معروف نیست، بلکه هر کس که مجاور و نزدیک باشد؛ چه دیده شود و چه دیده نشود، همسایه است. بنا بر این، هیچ کس از همسایه تهی نیست و دست‌کم شیطان همسایه انسان است. پس این حصر کلی است.^{۵۴}

۶. بازگشت به مسأله سوره قضیه

اسلوب حصر به دو گزاره کلی موجب و سالبه قابل انحلال است. این دو گزاره در نگاه اول کلیت دارند؛ اما سوره قضایای کلی - چنان‌که در جای دیگری بررسی شده^{۵۵} - گرفتار ابهام است. این ابهام در اسلوب حصر مضاعف است و البته راه‌حل‌هایی که آن‌جا برای اصلاح یا تعدیل ادعای کلیت بیان شد، در این‌جا نیز جاری است. این موضوع عمدتاً در گزاره‌هایی است که بر نوعی رابطه سببی یا ملازمه دلالت دارند؛ مثلاً در کلام امام علی علیه السلام آمده است:

مَا التَّدُّ أَحَدٌ مِنَ الدُّنْيَا لَذَّةً إِلَّا كَانَتْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُصَّةً.^{۵۶}

اگر این جمله، بدون حصر، به صورت «من التذ من الدنيا لذة كانت له يوم القيامة غصة» بیان می‌شد، نیز دلالت بر کلیت داشت و باید برای آن علاجی می‌یافتیم. اکنون که با اسلوب حصر بیان شده، دلالت آن بر کلیت، بیشتر، بلیغ‌تر، صریح‌تر و مؤکدتر گشته است؛ زیرا بر دو گزاره کلی، یعنی یک اثبات کلی و یک سلب کلی مشتمل است و با لسان حصر

۵۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۱.

۵۴. لیس المراد به الجار المعروف فقط بل کل من بجاوره و یقاربه و راه اولم یر، فلیس أحد یخلو من جار و أقله الشیطان فالحصر کلی (شرح الکافی الأصول و الروضة، ج ۹، ص ۱۹۴).

۵۵. رک: «راهکارهای کشف سوره قضایای اخلاقی در قرآن و حدیث».

۵۶. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲۵۰۰.

آبی از تخصیص، یعنی استثنانانپذیر دیده می‌شود.

بر اساس آنچه در مسأله ابهام در سور قضایای اخلاقی گفته شد، سه راه حل برای درمان این موضوع وجود دارد: نخست، این گزاره ممکن است فقط بیان اقتضا و نه علت تام باشد؛ یعنی لذت جویی از دنیا، فی نفسه و به طبیعت اولیه خود مقتضی غصه و اندوه در روز قیامت است؛ اما ممکن است عوامل دیگری مانع از این غصه و اندوه گردد و جلوی این اقتضا را بگیرد. دوم، ممکن است بر مراتب تشکیکی معنا حمل شود؛ یعنی لذت گرفتن از دنیا، به تناسب اندازه و مرتبه‌ای که دارد، موجب غصه و اندوه می‌گردد. اگر کم باشد، کم و اگر زیاد باشد، زیاد؛ اما به هر حال به صورت کلی و برای همگان حسرت و اندوه به بار می‌آورد. سوم، ممکن است کلیت و عموم این گزاره با دلیل منفصل دیگری تخصیص یا تقیید بخورد. البته تقیید و تخصیص در اسلوب حصر خلاف ظاهر است و با تأکید و تصریح بلیغ آن در ابتدا ناسازگار به نظر می‌رسد؛ اما اگر بر وجود منحصص منفصل اطمینان یافتیم، چاره‌ای از آن نیست؛ زیرا گزاره اخلاقی دینی قبل از فحوص از قراین تفسیری، حجیت علمی و عملی ندارد؛ یعنی نه می‌توان مضمون آن را به شریعت مقدس نسبت داد و آن را علمی دینی تلقی کرد و نه می‌توان بر اساس آن عمل کرد و آن را علمی دینی به شمار آورد. مرحوم نراقی در نمونه مشابه فقهی برای این موضوع تصریح کرده و از ظاهر لسان حصر با دلیل قطعی دیگر دست برداشته است:

حدیث «انما الربا فی النسئة» نباید بر ظاهرش، یعنی حصر ربا در نسیه حمل شود؛ زیرا هم به اجماع و هم به دلیل نقلی، ربا در بیع نیز ثابت است... و این، گرچه تأویل بعیدی است، اما چاره‌ای از آن نیست؛ زیرا مرجح قوی‌تری وجود دارد.^{۵۷}

نمونه اخلاقی آن نیز حدیث زیر است:

كُلُّهُوَ الْمُؤْمِنِ بَاطِلٌ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ فِي تَأْدِيَةِ الْفَرَسِ وَ رَمِيهِ عَنِ قَوْسِهِ وَ مُلَاعَبَتِهِ امْرَأَتَهُ
فَأْتَهُنَّ حَقٌّ.^{۵۸}

در این حدیث از لسان مؤکد حصر برای بیان کلیت استفاده شده که به نظر بدوی قابل استثنا دیده نمی‌شود؛ اما با ضمیمه کردن احادیث زیر تخصیص آن ضروری است:

۵۷ قوله ﷺ: «انما الربا فی النسئة» لایجوز حمله علی ظاهره، و هو حصر الربا فی النسئة لثبوت الربا فی بیع الربوی بمثله نقداً بالاجماع والنص... وهذا وإن كان من التأویلات البعیده إلا أنه یتعین لوجود المرجح القوی (انیس المجتهدین، ج ۲، ص ۸۴۸).

۵۸ الکافی، ج ۵، ص ۵۰.

هُوَ الْمُؤْمِنُ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ التَّمَتُّعِ بِالنِّسَاءِ وَ مُفَاكَهَةِ الْإِخْوَانِ وَالصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ.^{۵۹}
 خَيْرُهُو الْمُؤْمِنِ السَّبَاحَةِ وَ خَيْرُهُو الْمَرْأَةُ الْمَغْزَلُ.^{۶۰}

۷. تصحیف یا نقل مضمون

احتمال دیگر، این که سیاق حصر را عین عبارت معصوم ندانیم؛ یعنی احتمال دهیم که راوی محترم مطابق برداشت خود و جهت تأکید و تشدید مطلب، لسان حصر را به آن افزوده است. به این حدیث از امام باقر علیه السلام توجه کنید:

مَنْ ظَهَرَتْ وِلَادَتُهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ.^{۶۱}

مضمون این حدیث اجمالاً همان مفاد حدیث بالاست، البته منهای حصر و تأکید. اگر فرض کنیم بیان اصلی معصوم این بوده و حدیث بالا نقل مضمون یا تصحیف و تحریف این بیان به شمار می‌رود، همه اشکالات فوق برطرف خواهد شد. این احتمال با توجه به رواج نقل معنا و روایی آن احتمال ضعیفی نیست و به همین جهت استناد به جزئیات کلمات، توجه به نکات خرد بلاغی، پافشاری بر آحاد الفاظ و ساختار جملات و ترکیبات دلیلی ندارد. با دست برداشتن از اسلوب حصر و عدم استناد به آن برخی از مشکلات مفهومی حل خواهد شد.

نتیجه

با توجه به این که ادات حصر در بسیاری از استعمالات خود فاقد معنای حصر حقیقی است، اسلوب حصر در آیات و روایات را بر اساس قوانین باید بر حصر اضافی یا معنای کمال یا تأکید و مبالغه یا به هدف بیان مصادیق مخفی حمل کرد و بر معنای حصر حقیقی به عنوان مراد جدی متکلم نمی‌توان پافشاری داشت.

کتابنامه

- الإِتْقَانُ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: انتشارات الشریف الرضی، [بی تا].

۵۹/الخصال، ج ۱، ص ۱۶۱.

۶۰/نهج الفصاحة، ص ۴۷۳، ح ۱۵۲۷.

۶۱/المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۹.

- الأمالی، محمد بن حسن طوسی، قم: انتشارات دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
- الأمالی، محمد بن محمد بن نعمان مفید، تحقیق و تصحیح: حسین استادولی و علی اکبر غفاری، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- انیس المجتهدین فی علم الأصول، محمد مهدی بن ابی ذر نراقی، قم: موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
- آیات الأحکام، محمد بن علی استرآبادی، تهران: مکتبه المعراجی، [بی تا].
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، محمد بن أبی القاسم طبری آملی، نجف: المکتبه الحیدریة، ۱۳۸۳ق.
- پژوهش های قرآنی علامه شعرانی در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج الصادقین، ابوالحسن شعرانی، تحقیق محمدرضا غیاثی کرمانی، قم: بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۶ش.
- تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
- تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.
- تفسیر التحریر و التنویر، محمد بن طاهر ابن عاشور، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۱۹ق.
- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق سید طیب موسوی جزائری، قم: دار الكتاب، ۱۴۰۴ق.
- تفسیر من وحی القرآن، سید محمد حسین فضل الله، بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ق.
- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۹ش.
- الخصال، محمد بن علی بن الحسین صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- زیباشناسی سخن پارسی، میرجلال الدین کزازی، معانی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴ش.
- شرح الکافی الاصول و الروضة، محمد صالح بن احمد مازندرانی، تحقیق و تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران: المکتبه الإسلامیة، ۱۳۸۲ق.
- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی،

- تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق و تصحیح جلال الدین محدث، قم: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ ق.
- مختصر المعانی، سعد الدین تفتازانی، قم: دار الفکر، ۱۴۱۱ ق.
- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۴ ق.
- المطول و بهامشه حاشیة السید میرشریف، مسعود بن عمر تفتازانی، قم: مکتبه داوری، چاپ چهارم، بی تا.
- معارج التفکر و دقائق التدبیر، عبدالرحمن حسن حبنکه میدانی، دمشق: دار القلم، ۱۳۶۱ ش.
- نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)، ابوالقاسم پاینده، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲ ش.
- «بررسی و نقد کارکرد حصرو قصر در غزلیات حافظ»، فصلنامه علمی پژوهشی کاوش نامه، ش ۳۰.
- «جایگاه حصرو قصر در علم معانی»، فاطمه جمالی، فنون ادبی (علمی - پژوهشی)، دانشگاه اصفهان، سال دوم، شماره پیاپی ۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۹ ش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی